

روایتی از بنیان‌های عرفان‌های جهانی

مطالعات تطبیقی در حوزه علوم انسانی که امروزه از آن- به نوعی- به مطالعات میان‌فرهنگی تعبیر می‌شود، به آن دسته از پژوهش‌ها و بررسی‌های تاریخی و معرفت‌شناختی‌ای گفته شده که با هدف یافتن بنیان‌های مشترک صورت می‌گیرند.



گزارشی از نشست «روایتی از بنیان‌های عرفان‌های جهانی»
رسیدن به «مطلق»

مهدی امام بخش: مطالعات تطبیقی در حوزه علوم انسانی که امروزه از آن- به نوعی- به مطالعات میان‌فرهنگی تعبیر می‌شود، به آن دسته از پژوهش‌ها و بررسی‌های تاریخی و معرفت‌شناختی‌ای گفته شده که با هدف یافتن بنیان‌های مشترک صورت می‌گیرند.

در این مطالعات بر مشابَهت‌ها تأکید می‌شود و حتی تلاش می‌شود تا تفاوت‌ها نیز از این زاویه نگریسته شود. در این میان یکی از حوزه‌هایی که هم‌اکنون در میان علاقه‌مندان اینگونه رهیافت‌ها طرفدار دارد، مطالعات تطبیقی عرفانی، با هدف یافتن بنیان‌های مشترک عرفانی در میان ادیان گوناگون است. در همین راستا پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، نشستی با عنوان «روایتی از بنیان‌های عرفان‌های جهانی» را با سخنرانی دکتر علی‌اصغر مصلح برگزار کرد. آنچه از پی می‌خوانید، گزارشی است از این نشست.

«برخی مقصود از عرفان‌های جهانی را عرفان ادیان جهانی دانسته‌اند؛ عرفان‌هایی که از ادیان بزرگ جهان پدید آمده‌اند. ادیان جهانی نیز ادیان بزرگی هستند که حداقل 8 قرن قبل از میلاد به‌وجود آمده‌اند و امروزه تعداد قابل توجهی از مردم جهان به آن متدین هستند». دکتر علی‌اصغر مصلح با بیان مطلب فوق در توضیح بیشتر عنوان برنامه بیان داشت که منابع این پژوهش، ادیان اسلام، مسیحیت، یهود به‌عنوان ادیان ابراهیمی یا هندوئیسم، آیین تائو و بودا، بوده است. به گفته وی، در سال‌های اخیر تعداد آثاری که در بیان نسبت این ادیان به یکدیگر نگاشته شده روبه‌افزایش رفته و به‌شدت زیاد می‌شود. نظر پژوهشگران این است که مبنای گفت‌وگوی ادیان می‌تواند و باید عرفان‌های پدید آمده از آنان باشد. او تأکید داشت که این موضوع به اوضاع معاصر جهان مربوط است؛ زیرا ظاهراً بین عناصر سازنده فرهنگ بیش از همه عرفان، شایستگی آن را دارد که مبنایی برای گفت‌وگوی فرهنگ‌ها قرار گیرد، بنابراین کوشش برای فهم اشتراکات عرفان‌های جهانی در واقع تلاش برای فهم مشترکات فرهنگ‌های جهانی است در جهت کشف زبانی برای گفت‌وگو و نزدیکی و مفاهیم.

به گفته دکتر مصلح برخی از پژوهش‌های ادیان صرفاً تاریخی بوده و به‌دنبال مستندات تاریخی برای قرابت ادیان هستند اما مطالعات 2 دهه اخیر که امروزه بسیار مورد توجه است، کوشش برای مورد تأمل قرار دادن محتوا و عرفان ادیان است. در تحلیل محتوای ادیان سعی در یافتن اشتراکات در جهت مفاهیم فرهنگی می‌شود که از آن به مطالعات «میان فرهنگی» یاد می‌شود. به‌نظر دکتر مصلح، هنگامی که از «بنیان» بحث می‌شود، بحث، بحثی فلسفی خواهد بود، بنابراین ممکن است به تعالیم عرفان‌های جهانی اشاره شود، در حالی که مقصود خود تعالیم نیستند بلکه پیدا کردن «بنیان‌های نظری» مورد نظر خواهد بود؛ از این رو است که باید از مفاهیم فلسفی شناخته‌شده نیز بهره برد.

دکتر علی‌اصغر مصلح در بخش دیگری از سخنانش مدعی شد که بنیان تمام عرفان‌های جهانی «تجربه‌وجود» است. به گفته او، تجربه‌وجود عنوان شناخته‌شده‌ای در فلسفه معاصر است که بیش از همه وامدار آثار هیدگر بوده و از دهه 30 این بحث تاکنون استمرار داشته است. یکی از کسانی که راجع به این موضوع چند اثر قابل توجه خلق کرده «کارل آلبرت» است. او استاد دانشگاه کلن بوده و در سال 2009 درگذشته است. وی کتابی با عنوان «تجربه‌وجود» دارد و مطالعات وسیعی درباره عرفان‌های غرب و شرق داشته است. به گزارش دکتر مصلح آخرین اثر در این باب توسط پژوهشگری آلمانی به نام «گتوالد» نوشته شده است.

وی کتابی با عنوان ادیان جهانی و عرفان‌های ادیان جهانی دارد، که در آن می‌کوشد در پس تحلیل عرفان‌های جهانی، به کشف بنیانی مشترک دست پیدا کند که البته پاسخ وی نیز مثبت است؛ به‌عنوان مثال «تجربه نیستی» که در عرفان‌های شرقی کاربرد

بسیاری دارد از نظر وی، همان تجربه هستی است و به بیان جامی «عدم‌آیین هستی است مطلق». در فلسفه هیدگر نیز تجربه نیستی به تجربه هستی بازمی‌شود. در این پژوهش‌ها محتوای عرفان با توجه به شیوه عملی و آموزه‌های آنها به‌خصوص گفته‌های بزرگان مورد تحلیل مفهومی قرار می‌گیرد تا در پس آنها بتوان سراغ تجربه واحدی را گرفت. اگر مبنای گفته‌های «اکهارت» در عالم مسیحیت و «ابن‌عربی» در اسلام و نیز آنچه در «اوپانیشادها» و «وداها» و آیین بودا ست، با هم مقایسه شوند، به‌رغم تنوع زبان‌ها، شباهت‌ها بسیار زیاد است.

به تعبیر اکهارت، عرفا، اساتید زندگی هستند. ایشان آموزگاران شیوه برخورد با مسائل انسانی، با دیگران و مشکلات بوده‌اند. به بیان دکتر مصلح، در این آموزه‌ها مشابهت‌های بسیاری دیده می‌شود. بنابراین رد این اشتراکات را می‌توان در «عمل و نظر» پی گرفت. یکی از مشترکات 5 عرفان مورد بحث، اصل آغازین «دگرگون شدن عمق انسان» است. تلقی تمام عرفان‌ها این است که انسان در حالت عادی زندگی، نسبتی با اطراف، دیگران و زندگی دارد. اصل اول تمام عرفان‌ها این است که انسان ابتدا باید دچار دگرگونی و تحول درونی شده و زیروزبر شود و به ذخایر و گنجینه‌های درونی خود رو کند.

نکته بسیار مهم دیگر، استفاده از استعاره «مرگ» است. در هر 5 عرفان برای تحول و دگرگونی اساسی انسان، استعاره مرگ به‌کار رفته است؛ از اکهارت و بودیسم و هندوئیسم و تائو گرفته تا اسلام، بسیار زیاد تعبیر «فنا، موت، نیستی و...» به کار رفته است. بنابراین «عارفی» که به مرحله مرگ برسد سلوک عرفانی او آغاز می‌شود و تجارب درونی او، یکی پس از دیگری بر او عارض می‌شود. بنابراین کسی قبل از «مرگ»، خود خواسته وارد وادی عرفان نخواهد شد.

نکته مشترک دیگر این است که در مسیر سلوک درون و پی‌بردن به گنجینه درونی، عارف در هیچ مقامی درنگ نخواهد کرد و هیچ مرحله‌ای مقام درنگ نیست. به گفته دکتر علی اصغر مصلح اساساً «مرگ» در عرفان به شکل نظری کسب نمی‌شود و تنها راه آن «تجربه» است و انسان باید «طور» دیگری شود. در هنگام سیروس‌سلوک نیز هدف رسیدن به «تجربه‌ای» است که در عرفان‌های مختلف نام‌های متفاوت دارد و در عرفان مسیحیت «اتحاد عرفانی» نام دارد. این کوشش برای رسیدن به یک تجربه است که همه موجودات را به یک موجود واحد بر می‌گرداند.

عارفان همواره کوشیده‌اند که 3 چیز را به تجربه بیاورند: نخست تجربه «خدا- مطلق»، دوم خویشتن و سوم تجربه امری «ناگفتنی»؛ به‌عنوان مثال بودیسم با توجه به اینکه کوشش برای رسیدن به «مطلق» در آن وجود ندارد اما «تجربه درونی» در جهت رسیدن به چیزی «ناگفتنی» نامیده می‌شود و در بودیسم تلاش برای رسیدن به خویشتنی است که «نیستی محض» است و هیچ تقرری ندارد. تائو نیز کوشش برای تجربه «مطلق» است و رسیدن به اینکه «هر چه هست من او هستم» که شبیه آن در تجربه مولوی نیز وجود دارد. جالب اینجاست که هر 3 این تجربه‌ها نمونه‌اش در عرفان اسلامی وجود دارد؛ هم تجربه خویشتن فراگیری که همه چیز را در بر می‌گیرد، هم تجربه مطلق که همه چیز است و من در برابرش نیست هستم و هم تجربه امر ناگفتنی. شبیه این مقام در بیان ابن‌عربی، مقام «لا اسم له و لا رسم له» است، مقام بی‌نشانی که نه اسم و نه رسمی دارد؛ تجربه‌ای بی‌نظیر که نظیری ندارد. به گفته دکتر علی‌اصغر مصلح، هر چه تجربه عارف غنی‌تر، وجه سلبی «تجربه‌وجود» پررنگ‌تر می‌شود.

نکته مشترک دیگر در عرفان‌ها، مسئله ذکر است. استفاده از آن در تمام 5 عرفان مورد بحث مشترک است و عارف تنها ابزاری که برای مسیر باطنی و درونی دارد و به آن متکی است الفاظ است و در اسلام اسماء‌الله است. در مسیحیت نیز در 3 دوره، تغییراتی در اوراق وجود داشته است.

در عرفان‌های آسیایی نیز مسئله «اوراد» وجود دارد و مهم‌تر از همه «سکوت» و درون‌کاوی و تمرکز بر احوال باطنی برای دستیابی به نیروهای درونی است. عارف با تمرکز بر الفاظ با توجه به قالب و محتوای آنان می‌کوشد از لفظ عبور کرده و به معنا برسد به‌گونه‌ای که این معنا با وجود او عجین شود؛ به‌عنوان مثال در عرفان اسلامی، باید به حقیقت اسماء رسید که همان اتصال به حضرت حق خواهد بود.

دکتر مصلح در توضیح موقعیت فرهنگ ما، آن را فرهنگ میانه دانست. به‌نظر وی این فرهنگ این استعداد را دارد که هم عناصر فرهنگ غرب و هم عناصر فرهنگ شرق را بفهمد. نمونه آن عرفا و بزرگانی چون مولوی، شارحین ابن‌عربی و حافظ هستند که بسیار به عرفان شرق نزدیکند و حال آنکه ابن‌سینا و فلسفه صدرایی به عرفان غرب نزدیک هستند.